

استاد
جلال الدین فارسی
عضو سناد انقلاب فرهنگی



آخرین قسمت

از مارکسیسم لنینیسم تا استالینیسم

اشاره:

مارکسیسم دارای دو جز است: ۱- نظریه‌ای درباره طبیعت (ماتریالیسم دیالکتیک) ۲- فلسفه مادی تاریخ (ماتریالیسم تاریخی). از مجموع این دو جز جهان بینی مارکسیستی بوجود می‌آید. مارکس می‌گوید: یک نظریه در شرایط خاص معین بوجود می‌آید و وقتی شیوه تولید اقتصادی رشد کرد، حیرت‌رابط تولیدی جدیدی ایجاد می‌شود. نیروی محرکه و تحول هر جامعه تضاد است و مهمترین عنصر در روابط تولید مالکیت و وسائل تولید است. تحول جامعه همیشه در اثر مبارزه طبقاتی است. و از پست به اعلا می‌باشد. با کشف قانون حاکم بر تحولات جامعه و پدیده‌های آن... حکومت سوسیالیستی جبراً برقرار خواهد شد...

* دولت و سوسیالیسم *

مارکس می‌گوید که در کمون اولیه چون طبقاتی حاکم نبوده و استثنای در کار نبوده است و مالکیت، مالکیت مشاعی و اشتراکی بوده است، بنابراین دولتی هم وجود نداشته است. "دولت" پدیده جامعه سرمایه‌داری و برده‌داری و فئودالی است. بنابراین وقتی نظام کمونیستی هم روی کار آمد، کم‌کم دولت از بین می‌رود، چون طبقاتی وجود ندارند تا استعمار کنند. بنابراین دولت باید از بین برود. اما دیدیم که زمان لنین به او گفتند که بسگو دولت منحل شود! گفت: نه، این دولت لازم است! زیرا ضد انقلاب، بقایای سرمایه‌داران و فئودالها در درون اتحاد شوروی وجود دارند. این

اقوام تحت تسلط تزارها شورش می‌کنند و علت آن یک تمایل ارتجاعی و نژادپرستانه و قوم‌گرایانه است و ما یک دستگاه انتظامی لازم داریم، اینها هنوز شعور طبقاتی ندارند و باید آنها را سرکوب کنیم، و از این حرفها... باید گفت جناب آقای لنین، چرا حرف مارکس که می‌گفت بشر در طول تاریخ زیر سلطه طبقه حاکم و دولت بوده است و با بوجود آمدن حکومت سوسیالیستی آزادی می‌شود، غلط شد و تو به آن عمل نکردی! می‌رسم به دوره استالین، و بعد از آنکه دولت و دستگاه حکومت نه تنها منحل نشد، بلکه بدتر شد. خروشچف گفت: تحمل اراده یک بخش از جامعه بر بقیه مردم درست نیست. سرمایه‌داری طبقه کوچکی بود که از بین رفت و بقایای آن هم پیر شدند و مردند. بنابراین بچه‌های آنها و نسل تازه‌ای که بدنیا آمدند از اول عمرشان از راه کار زندگی کرده‌اند. اینها دیگر استعمارگر نیستند. بنابراین اینها راهم بداخل حزب راه بدهیم که حزب مخصوص طبقه پرولتاریا و دهقانها باشد، بلکه حزب عامه مردم روسیه باشد. این عمل را که کردند عده‌ای از تئوریسین‌های مارکسیست چین بفریاد آمدند که چه می‌کنید! اینها همان طبقه سرمایه‌دارند که وارد حزب می‌کنید! ببینید این که مردم سرنوشت خودشان را بخواهند معین کنند و در حکومت وارد شوند که به معنای انحلال دولت نیست، ولی سیر در همین جهت است. سروصدای عده‌ای بلندی می‌شود که این سیر بر طرف ارتجاع است!

لنین در کتاب "دولت و انقلاب" می‌گوید:

دولت یک دولت توسعه طلب است، و دولتی بدتر از دولت های سرمایه داری است، و نه چنانکه مارکس و انگلس پیش می کردند "دولت انسانها"! آنها می گفتند وقتی کارگران انقلاب سوسیالیستی کردند، بیش از دهها هزار سال برای اولین بار آزادی می شود و از ظلم و جور خیر و انری نخواهد بود، و جنگ و توسعه طلبی از بین می رود! پس حقیقت اینست که دولت شوروی بفکر حفظ جامعه سوسیالیستی نیست، بلکه در پی کشورگشایی و توسعه طلبی است. اگر واقعا اینطور است، چرا شما حتی از تماس مردم شوروی با دیگران وحشت دارید؟ کسی رفته بود شوروی، وقتی برگشته بود تعریف می کرد که یک روز با اینها گفتم می خواهم یک جوپان را ببینم، گفتند: اشکالی ندارد، گفت: وقتی رفتم یک جایی وارد یک خانه شدیم، ماموری که همسراه من بود به ترکی به آن شخص صاحبخانه گفت: تو جوپان هستی! آن مامور نمی دانست که من هم ترکی بلدم، اینها حتی ابا دارند یک جوپان واقعی را نشان بکنفر بدهند، زیرا می فهمند وضع زندگی جوپان در شوروی خوب نیست، و رسوا می شوند.



مسئله دیگر اسلحه فروشی اینهاست که مارکس و انگلس فکر می کردند بزرگترین و وقتی مصدر کار شدند، دیگر اسلحه فروشی نمی کنند! چینی ها که آذمهای اخلاقی هستند و هنوز ما ترالیست نشده اند حاضر نیستند اسلحه فروشی کنند، می گویند: اسلحه با حق بکار می رود که نباید فروخت و باید هدیه داد. به همین جهت به فلسطینها هدیه می دهند، بابه ناحق است، که در آن صورت چرا ما بفروشیم اسلحه را بکسانی که آنرا با حق بکار می برند!

باید به اینها گفت که آقای شوروی، آقای فدائی خلق، آقای توده ای، شما که می گوئید در اثر حرکت زمان سوسیالیسم بوجود می آید، و در آن جامعه توسعه طلبی و اسلحه فروشی نیست، چطور شد که بعد از شصت سال که از انقلاب سوسیالیستی می گذرد، این توسعه طلبی شدت پیدا کرده است؟! در افغانستان چیست؟! در تاسخ آفریقا همینطور، و در اتیوپی همین طور؟!!

اینکه مارکس گفته که دولت متحل می شود، علت آنست که او یک جامعه سرمایه داری مثل انگلیس و آلمان و فرانسه رشد کرده را گفته است، ولی اینک انقلاب سوسیالیستی در یک جامعه ماقبل سرمایه داری به پیروزی رسیده است! " ما هم در اینجا اشکال می کنیم که آقای مارکس می گفت قبل از جامعه سرمایه داری، انقلاب سوسیالیستی نمی شود! حالا چطور شد که شد!

پس این بهانه ای که لنین می آورد برای عدم انحلال دولت، خود یک بهانه ضد مارکسیستی است، و به همین علت است که سران بین الملل کمونیسم همه برخلاف لنین نظر دادند و می گفتند: وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه امکان ناپذیر است. اما لنین که می دانست تمام مطالب مارکسیستی دروغ است، با آلمان ساخت و گشکهای مالی گرفت و با سفارت آلمان هم رفت و آمد داشت، و با گشکهای پولی دولت مهاجم آلمان دارو دسته خود را توسعه داد و حکومت مگرنگی را سرنگون کرد.

در اینجا به لنینیستها باید گفت که طبقه ای که استثمارگر نیست نباید موی سهای بنام دولت درست کند برای اعمال اراده ای بنوده های مردم، باید دستگاه دولت طرف یک یا دو سال از بین برود. در صورتی که می بینیم تمام موی سات انظامی بکار خودشان ادامه می دهند. خود لنین یک سازمان اطلاعاتی مخوف تاسیس کرد دوران ستالین هم چنین بود و هنوز هم هست.

دلیل دیگر اینها برای عدم انحلال دولت آنست که چون خطر تجاوز دولت های سرمایه داری بخاک این جامعه و دولت سوسیالیستی هست. بنابراین ما دولت را نگاه می داریم، ما می گوئیم دولت دو جنبه دارد: یک جنبه وجود او در برابر تجاوزات خارج از جامعه سوسیالیستی است که آن ارتش است، شما آنرا حفظ کنید. اما دسته دیگر برای داخل و حکومت یک طبقه است مثل دستگاههایی که در جامعه سرمایه داری وجود دارند، و این فعلا لازم نیست، زیرا "برزف" که حالا دبیر کل حزب است در آن زمان ۱۷ ساله بوده و بهر مردها با مرده اند، و با در آسایشگاهها بستریند، و خطری برای شما ندارند. این همه دستگاههای عریض و طویل پلیسی و انتظامی و اطلاعاتی برای چیست؟

* توسعه طلبی شوروی *

اما مسئله اینها نیست، بلکه وقتی مراجعه می کنیم می بینیم که شوروی با سلاحهای اتمی خودش می تواند امرتبه آمریکا را نابود کند، و از طرف دیگر در افغانستان علیه مسلمین، و در اتیوپی علیه آزادیخواهان ارتیره، و در جاهای دیگر می جنگد، می فهمیم که این

دلیل توسعه طلبی اینها آنست که با آمریکا ساختند و مصر و سوریه را در حدی نگاه داشته اند که همیشه اسرائیل بر آنها نفوذ داشته باشد. بر اساس همین سازش بود که در سال ۱۹۴۸-۴۷ در سازمان ملل متحد آمریکا و شوروی هر دو اسرائیل را بر سمیت شناختند و بر واقعیه "دیر با سین" صحه گذاشتند، آواره شدن مسیحی و مسلمان فلسطینی را بر سمیت شناختند. این کاری که در این سالها سادات کرد همان چیزی است که شوروی سالها قبل کرده است و سالهاست که انجام می دهد و اسناد آنرا متاور و منشی عبدالناصر منتشر کرده است. شورویها محبور کردند اعراب را به پایان دادن جنگ با اسرائیل. بنابراین تمام اسلحه فروشی آنها روی بایه "توسعه طلبی و زدوبندی است که با آمریکا دارند و منظور تقسیم جهان میان بر قدرتها که آنها هم سهمی در آن دارند."

* افکار و روابط تولید *

در اینجا باز یک سؤال دیگر پیش می آید که یهودیانی کسه از شوروی مهاجرت می کنند، و بعضی از آنها منلاسی ساله هستند. صبح گفته آقای مارکس که "روابط تولید در فرهنگ و افکار اثر می کند". چرا اینها هنوز با تولیدترین افکار، یعنی افکار صهیونیستی زندگی می کنند؟! و بعد هم که با اسرائیل می روند، اردوگاه فلسطینی را به شوک می بندند و زن و بچه آنها را نابود می کنند؟! چرا این افکار از بین نرفت؟!؟

مارکسیسم اصلا ارزش علمی ندارد و صحت ندارد و واقعیات با آن ناسازگار است و تکذیبش می کند.

اسلحه فروشها در روسیه چه می کنند؟ صهیونیستها در روسیه صوسیالیستی چکاره اند، و چرا از بین نرفتند؟ مهاجمین به افغانستان آنجا چه می کنند؟ استالین که کانون صهیونیست، یعنی اسرائیل را بر سمیت شناخت در آنجا چه می کند؟ همین استالین چرا با هیتلر بیمان عدم تعرض بست، در حالیکه هیتلر اروپا را به خاک و

خون کشید؟! یا غیر از اینست که استالین و هیتلر هر دو یکی هستند پس چطور یکی در جامعه سرمایه داری بوجود می آید و به حکومت می رسد، و دیگری در جامعه کمونیستی؟! بنابراین افکار و رفتار و روحیه و اخلاق تابع شرایط اقتصادی و تولیدی نیستند.

در دوره استالین صدها نفر از رجال حزب گرفتند و در زندان نگه داشتند تا آنکه بوسیدند، و با آنکه اعدام کردند بجرم جاسوس بودن. اینها چطور در دستگاه رهبری پیدا شدند، در حالی که شو می گوئی "پرولتر" فاسد نمی شود، پرولتر جاسوس بیگانه و عامل دولتهای سرمایه داری نمی شود! تمام این سئوالات بی جواب است، اگر هم جواب می دهند جوابی بی ربط و بی معناست. منلای می گویند: استالین اشتباه کرد! سؤال را از اینها ادامه می دهیم به این صورت که چرا انحراف در سوسیالیسم پیدا شد؟ بعد می آید کتاب می نویسد و تحلیل می کند که بله، خروشچف و دارودستش با یک کودتا توانستند بر حزب و دولت مسلط شوند و جامعه را بطرف سرمایه داری پیش ببرند! دست از جنبشهای کارگری برداشت، با آمریکا ساخت، با همدستی آمریکا شروع به توسعه طلبی کرد، اراضی چین و زاین را گرفت، از ایران و ترکیه گرفت و پس نمی دهد، یعنی تمام کارهای یک دولت امپریالیست را انجام می دهد. بنابراین چندین سؤال پیش می آید: اگر می گویند دولت شوروی بدست دارودسته خروشچف تبدیل به یک دولت سرمایه داری و استعمارگر شد، می پرسیم: این سوسیال امپریالیسم چگونه درست شد؟ پس شما معتقدید که جامعه سوسیالیستی شوروی یک دوره بعقب برگشت، یعنی از سوسیالیسم رفت نوی سرمایه داری! شما می گویند: زربینا روابط تولید است و تمام پدیده های دیگر رویناست. حالا چطور شد که زربینا ثابت است و روینا متحول شده است؟ شما می گویند که لازمه تحول کیفی، سقوط یک طبقه از حکومت، و رسیدن یک طبقه دیگر به حکومت است. این نمی شود که طبقه پرولتران حاکم باشد و سیاست امپریالیستی پیش گیرد. چطور این طبقه پرولتر خواب بودند که خروشچف و دارودستش کودتا کردند و بر حزب مسلط شدند؟ شما که معتقدید که عقبه تاریخی بر نمی گردد و بعقب نمی رود! در اینجا چطور برگشت؟ و یک دوران تاریخی هم برگشت؟ در این تحول خروشچفی کدام طبقه در مقابل کدام طبقه بود؟ طبقه اش را مشخص کنید! بعد چرا کل حزب او را پذیرفت؟ نوکه می گوئی پرولتر کارگزارهای سیاسی را از بین خودش انتخاب می کند. بنابراین با این سئوالات مکرر و فراوان و اشکالهای زیاد نتیجه می گیریم که مارکسیسم اصلا ارزش علمی ندارد و صحت ندارد، و واقعیات با آن ناسازگار است و تکذیبش می کند.

